## كیفیت ربط حادث به قدیم (٣)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 مسئله ربط حادث به قدیم و كیفیت تحقق اعیان خارجی طبعا یك مسئله‌ای است كه باید روی آن فكر و نظر شود و همان طوری كه عرض كردم مشكل ترین بحث فلسفی است حتی از مسئله وحدت وجود و مسئله اصالت وجود مشكلتر و غامض‌تر است و چنان چه بسیاری خود اعتراف كردند نتوانستند این حلقه بین حادث و قدیم پیدا كنند و بین این دو مطلب ربط داده بشود چرا كه همین كه مسئله برخورد می‌كند به یك واقعه خارجیه و عینیه تمام درها به روی انسان بسته می‌شود و نسبت به این مطلب راه گریز برای این معضله و امر پیچیده پیدا نمی‌شود و مسئله همین طور رها می‌شود لذا به طور كلی اگر نوشته ها و تقاریر بزرگان را در این زمینه مطالعه كنید می‌بینید كه در مسئله پیوند بین این دو مطلب نمی‌توانند ارائه یك نمودار روشن و قابل پذیرش را مطرح كنند از یك طرف مسئله ارتباط بین قدیم را در علم ازلی به علم عنائی می‌دانند و از یك طرف خود نشئه خارج را جدای از آن مسئله مرتبط، «كل واقعة مساوقٌ لانعدام او لاختفاء» كه بعضی قائل به انعدام و بعضی قابل به اختفاء واقعه ماضیه تلقی كردند و در این جا این دو مسئله نتوانسته به هم گره بخورد و اینكه بتواند اراده ازلی را برگرداندند به عالم اجمال و به واسطه اجمال و ابهام خواستند این روزنه و نقطه مشكوكه و مجهوله برطرف كنند چون همین كه مطلب به انبساط و عالم بسط برسد طبعاً این حقایق خارجیه كه زمان و مكان را در تحقق عینی او دخیل و صاحب العله می‌داند رخ می‌نمایاند و خود را نشان می‌دهد و برای اینها اشكال ایجاد می‌كند كه چطور یك حقیقت خارجیه با وجود علم تفصیلی نسبت به آن می‌تواند منعدم باشد و متحقق نباشد و این یك امر طبیعی است كه اشیائی كه هنوز متحقق نشدند معدوم باشند این نكته نكته‌ای است كه همین طور لاینحل می‌ماند و فقط مسئله اجمال و تفصیل می‌ماند كه در مقام اجمال مطلب به این كیفیت است ولی در مقام تفصیل ممكن است حتی تجدد نشئه هم بعد نشئه مربوط به همین مقام تفصیل باشد كه كل یوم هو فی شأن یعنی كل یوم هو فی علم جدیدٍ حادثٍ عینی واقعی خارجی، كه آیات قرآن و روایات و بر همین اساس حمل شده و برای رفع اشكال در جهل در مقام ذات هم طبعا متشبث به همان علم عنائی اجمالی شدند و در حالی كه همان طوری كه خدمت رفقا عرض شد اولا مسئله زمان و مكان دو عرض واقعی كه در خود نشئه وجودی عینی دخالت داشته باشد نیست، بلكه بعد از به وجود آمدن و بعد از تحقق خارجی یك شیء ما این حكم زمان و مكان را از او انتزاع می‌كنیم نه این كه یك زمان و مكانی باشد كه این زمان از نقطه نظر عینی سابق بر آن اعیان خارجی باشد خب این قضیه جای صحبت دارد كه از نقطه نظر عینی آیا خود این شیء سابق بر او است یا نه، فرض كنید كه در خارج شما مشاهده می‌كنید كه از نقطه نظر عینی باید پدر مقدم بر فرزند باشد این مشخص است مادر باید مقدم بر فرزند باشد و این مشخص است از نقطه نظر عینی این تقدم علّی است حالا علل معده این مسئله مشخص است ولی مسئله زمان چطور یعنی باید این پدر زماناً مقدم بر فرزند باشد از كجا یك همچنین مسئله ای را می‌توانید استنتاج كنید ما بایستی خوب دقت كنیم ببینیم آیا در وجود خارجی این فرزند نهفته است كه باید از نقطه نظر زمانی این پدر مقدم بر او باشد به یك فاصله زمان پنجاه سال، سی سال، چهل سال یا این كه مسئله زمان یك مسئله‌ای است كه ما او را عارض می‌كنیم بر پدر و فرزند و همین طور بر سلسله مراتبی كه بر این رویداد خارجی تعلق گرفته تا این كه این علیت به نتیجه خارجی كه عبارت است از همان به وجود آمدن پسر یا دختر منتهی می‌شود یا فرض كنید كه از نقطه نظر مكانی آیا وجود مكان دخالت در نفس حیثیت علّی دارد به طوری كه اگر مكان را شما بردارید دیگر پدری نمی‌تواند جنبه علیت خود را اعمال كند یا این كه نه مسئله مكان یك مسئله اعتباری است كه ما آن را از مقارنات این حیثیت علّی می‌دانیم آن چه كه جنبه علّی دارد در تحقق این نتیجه آن عبارت است از آن اعمال و رفتاری كه باید در خارج تحقق پیدا بكند تا این كه فرزند متولد باشد پدری باشد، مادری باشد و ازدواجی تحقق پیدا بكند این حمل در طول مدت رتبه بعد از رتبه اینها چیزهایی است كه باید انجام بشود باید نطفه وجود داشته باشد، باید مضغه‌ای باید علقه‌ای فَكَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ[[1]](#footnote-1) باید انشأناه خلقا آخر اینها واقعی است و جزء ذات این علیت قرار دارد یعنی در سلسله این علیت شما نمی‌توانید یكی از اینها را حذف كنید یعنی فرض كنید كه یك پدری وجود داشته باشد و مادری و در این جا بدون وجود نطفه یك دفعه كسونا العظام متحقق بشود این محال است از این باب كه اگر قرار باشد كه این سلسله علیت با این نسق و انتظام باشد محال است و الا إِنَّ مَثَلَ عِيسي عِنْدَ اللَه كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ[[2]](#footnote-2) هم داریم یا فرض كنید كه كیفیت خلق آدم و حوا هم داریم یا فرض كنید كه مثل كیفیت خلق امام علیه السلام آن اسد را یا موسی بن جعفر یا امام رضا هم اینها را داریم یا مثل معجزه امیرالمومنین و ناقه صالح و امثال ذلك اینها را داریم، امّا اگر قرار باشد این سلسله علیت بر این نسق باشد باید در این جا نطفه‌ای باشد باید مضغه‌ای باشد باید عظام و لحم و امثال ذلكی باشد تا این كه این حیثیت علّی خروجیش تولد این طفل باشد با این خصوصیات و با این اشكال چنان كه در این طفل باید وجود اشیاء دیگر هم باشد كیفیت تغذیه و كیفیت تنفس هم باید باشد كارهایی كه مادر انجام می‌دهد باید باشد و اشتغالاتی كه دارد تمام اینها به نحو علل جزئیه اینها در این خروجی تأثیر دارند اینها مسائلی است كه باید باشد ولی صحبت در این است كه زمان هم باید باشد یا نه یعنی یكی از چیزهایی كه فرض كنید كه در مسئله تحقق یك نطفه به یك مضغه و امثال ذلك است یكی از این ها را زمان قرار می‌دهید یك ماه یك ماه باید جزو این برنامه باشد و اگر نباشد این اصلا تحقق خارجی ذاتا پیدا نمی‌كند، این كه می‌گوییم ذاتا یعنی در عالم خارج نمی‌تواند تحقق داشته باشد یعنی ذات خود این با فرض ترتب سلسله علی این طور باشد نه با فرض حیثیت ابدائی كه بدون لحاظ سلسله علّی می‌تواند در خارج وجود عینی داشته باشد آن یك بحث دیگری است همان طوری كه عرض كردم راجع به بحث ما آن نیست آن برای خودش سلسله علت جدا دارد چنان چه فرض كنید كه در قضیه حضرت عیسی علی نبینا و آله علیه السلام باید عیسایی باشد فَتَنْفُخُ فِيها فَتَكُونُ طَيْراً[[3]](#footnote-3) تنفخ در این جا علت است و بدون این علت فیكون طیرا بإذنی منتفی است در این جا باید حیثیت استیذان تكوینی و ربّی باید وجود داشته باشد و بدون آن استیذان كه عبارت است از اراده و مشیت حق در تنفیذ این جنبه علّی خارجی بدون او فیكون طیرا هم منتفی است سلسله علل مختلف است یك علت آن جوری یك علت هم این جوری هر كسی برای خودش حساب و كتاب خودش را دارد، لذا در كلام مرحوم علامه طباطبائی جای تأمل هست كه ایشان سلسله علّی را سلسله معتاد و اغلب گرفتند در حالتی كه هزار جور سلسله علّی داریم یك وقتی كه بیمار می‌شوید و برای سردرد و رفع ناراحتی قلبیتان مجبورید كه عمل جراحی كنید این یك نحوه علیت است باید پزشكی باشد، بیمارستانی باشد، تخت و فلان اتاق و تشكیلات و بعد هم جراحی و عمل باز و قلب و یك وقت این طور یك وقتی هم سلسله علت در خواندن حمد است طرف می‌گیرد می‌نشیند بدون این كه اتاق عمل و فلان داشته باشد، آیا كلام علامه این است تمام اینها باید در اتاق عمل انجام شود در حالیكه ممكن است اصلًا اتاق عملی وجود نداشته باشد اصلًا دكتری در دنیا نباشد تا این كه بخواهی بگویی سلسله علت رفته آن جا چرخ زده و آمده یا اینكه بیمار در حال موت است یك كسی می‌آید حمد می‌خواند بلند می‌شود جلوی چشم بنده این عمل انجام شد طرفی كه همه گفته بودند تا دو روز دیگر اگر قلبش را عمل نكنند می‌میرد تمام رگهایش بسته بود و باید عمل بای پاس كنند یك شخصی بود حالا اسم نمی‌برم آمد حمد خواند طرف بلند شد رفت الان هم در خیابان دارد راه می‌رود آیا دكتری آمده تیغی دست گرفته و رگ از پا گرفته و چسبانده آن جا، این حرفها نبوده یا این كه یك وقت از نظر دارو انجام می‌شود بدون نیاز به عمل، خدا هزار جور راه دارد و هزار جور، اعمال دارد ما كه نباید جنبه سلسله علّی را بر آن جنبه معتاد قرار دهیم تازه معتادش هم آن جور نیست معتادش هم خودش هزار گونه هست و نیازی به این كیفیت توجیه نداریم قضایای سلسله علّی فرق می‌كند یك سلسله علّی این است كه باید كسی كه حمد می‌خواند باشد در آن شك نداریم اگر قرار بر این است كه آن عمل به واسطه جراحی انجام بگیرد باید آن جراح باشد در آن شك نداریم و اگر قرار است بدون عمل و بدون حمد انجام بشود باید آن قرص و كپسول برای باز كردن رگهای بسته شده باشد در آن مسئله حرفی نیست ولی صحبت در این است كه آن زمان و آن مكان هم دخالت دارد یعنی برای این كه این در خارج انجام بشود باید زمانی و مكانی باشد و بدون زمان و مكان معدوم است عرض بنده این است كه اگر قرار باشد براین كه زمان و مكان در این قضیه دخالت داشته باشند به عنوان دخالت خارجی، شما كه معتقدید بر این كه این اشیاء در زمان انجام می‌گیرد و زمان هنوز وجود خارجی پیدا نكرده است پس اطلاع بر این امر به چه نحو حاصل می‌شود هنوز دیگر مانده كه این عمل انجام بشود اطلاع پیدا كنم بر یك مسئله‌ای كه معدوم است و المعدوم لایخبر عنه، المعدوم لیس بشیء است خدا هم نمی‌تواند علم به معدوم پیدا كند، پیغمبرش هم نمی‌تواند علم به معدوم پیدا كند، جبرائیل هم نمی‌تواند علم به معدوم پیدا كند معدوم یعنی نیست آخر نیست كه من نسبت به آن علم پیدا كنم الان كه پنج دقیقه به ٨ است طبعاً ساعت ١١ بالاخره در این اتاق یك جریانی انجام می‌شود یا درس می‌دهند یا مباحثه می‌كنند یا نزدیك ظهر سفره باز می‌كنند كه نهار بخورند بالاخره یك كاری در این جا بعد از سه ساعت دیگر می‌شود آیا می‌توانیم از دیدگاه ما آن قضیه‌ای را كه الان پیش ما معدوم است وجود خارجی ندارد، آقایانی كه می‌گویند كه الان این حوادث معدوم است و خلق خواهد شد آیا شما دقیقا به بنده می‌توانید بگویید با كدام ابزار و با كدام وسیله و وسائط به من بگویید در ساعت ١١ دقیقا چه قضیه‌ای اتفاق می‌افتاد همان طوری كه الان ساعت پنج دقیقه به ٨ دارید می‌بینید كه چه اتفاق افتاده، می‌توانید بگویید یا برای شما محال است، بله من حدس می‌زنم كه كسانی بیایند این حدس است نه عین قضیه خارجی علم نیست، حدس بر اساس ذهنیاتی است از استصحاب مامضی به مستقبل نه به زمان حال استصحاب یعنی استصحاب كردن اشیاء ذهنیه در عالم خارج و سرایت آن به سه ساعت بعد از این در این مكان تمام اینها كه كشك است همه اینها حدسیاتی است ولی اگر خود حیثیت عدم را شما در این جا تصور كنید عدمی‌كه من از آن نمی‌توانم صحبت كنم یعنی وقایعی كه این وقایع الان معدوم است الان من این حدس را می‌زنم كه فرض كنید كه در سه ساعت دیگر چه خبر است و دو ساعت دیگر چه است در یك ساعت دیگر چه خواهد بود شما الان می‌توانید حدس بزنید مباحثه ما كی تمام می‌شود ساعت ٩ تمام می‌شود، هشت و نیم تمام می‌شود، ده دقیقه به نه تمام می‌شود یا نه و ربع تمام می‌شود آیا می‌توانید حدس بزنید؟ نه قابل حدس نیست حدس همه كشك است بر اساس استصحاب گذشته و قضایایی كه در گذشته بوده می‌توانید حدس بزنید كه بحث در ساعت نه و ده دقیقه تمام شاید بشود نه شاید من ده دقیقه به نه رفتم هیچ مسئله قابل حدس نیست آن وقت بر مسئله‌ای كه معدوم است آیا پیغمبر هم می‌تواند در آن جا به ضرس قاطع بگوید شما ده دقیقه و سی ثانیه و فرض كنید كه چند صدم ثانیه این بحث را تمام می‌كنید و از این جا خارج می‌شوید نه نمی‌تواتند بگوید آن امر معدوم است معدوم یعنی آن كه هیچ اثری از خود در خارج نگذاشته است فقط و فقط در یك صورت می‌تواند این امر معدوم اثرگذار باشد و آن وقتی است كه وجود پیدا كند همان موقع نه نیم ثانیه این طرف و نه نیم ثانیه آن طرف هیچ كدام از دو طرف نمی‌تواند به این پدیده خارجی اولویت ببخشد حتی رجحان هم حتی نمی‌تواند چون این امر و این پدیده خارجی هم در نیم ساعت بعد هم در نیم ثانیه بعد و هم در كمتر از نیم ثانیه و كمتر از نیم ثانیه قبلش محفوف است به عدمین عدم التحدث و التجدد و عدم البقاء و الاستمرار پس فقط در آن رأس آنی زمانی می‌تواند این واقعه و حادثه خارجی تحقق پیدا بكند هم این طرفش عدم است هم آن طرفش عدم است از یك امر عدم خدا كی می‌تواند اطلاع پیدا بكند الّا تا این كه بر اساس اطلاعش علم اجمالی داشته باشد حالا ما كاری به علم تفصیلی ندرایم بر اساس اطلاعش علم اجمالی داشته باشد وقتی یك امر معدوم است توجه كردید.

 من در روزهای گذشته وقتی كه نسبت به این قضیه توحید علمی و عینی كه مرحوم آقا شیخ محمد حسین در آن موارد اشتباه كرده و خیلی شدید مرحوم سید احمد روی این مسئله دست می‌گذارد البته مسئله حادث و قدیم در آن جا كه مطرح می‌شود در یكی دو جمله در آن جا مرحوم آقا سید احمد دارند و نسبت به بسط این مطالب نپرداختند و این مطلب در آن جا هنوز به اعتقاد بنده مبهم و مجمل مانده و هنوز حواشی كه من در آن جا زدم البته نه در آن جا در قسمت تذلیلات مرحوم علامه در مسئله ربط حادث و قدیم كه البته دو ثلثش هنوز مانده به اصطلاح تذلیلات و حواشی كه زدیم قضیه عدم به عنوان العدم یك واقعیت غیرقابل درك است حتی اسم واقعیت بر او گذاشتن غلط است چون واقعیت عبارت است از تحقق عین خارجی و عدم لیس بشیء حتی یحكم علیه بأنه تحقق عینی علمی‌خارجی و معلوم بالذات زیرا به هر چیزی كه علم بداریم یا با ید حقیقت علمیه را به طور كلی مفهومش را عوض كنیم و بگوییم علم به معنای آگاهی نیست چه آگاهی حضوری چه آگاهی حصولی هیچ كدام از اینها علم نیست یا اینكه علم عبارت است از یك واقعیتی كه ما نمی‌دانیم خب چیزی را كه نمی‌دانید چرا اسم آن را علم می‌گذارید روی آن نباید اسم گذاشت آن چه را كه علم است و قابل درك است برای انسان و انسان آن را احساس می‌كند و همان احساس را به خدای متعال منتهی با آن حقیقت دقیق تر و عمق تر نسبت می‌دهد خدا هم آگاهی دارد كه نسبت به اشیاء مثل آگاهی ما است خدا هم آگاهی كه دارد نسبت به اشیاء نظیر آگاهی و شبیه ما است بلكه آگاهی ما شبیه آگاهی و اطلاع و علم به او است با این تفاوت كه آگاهی و اطلاع ما آگاهی اكتسابی است و بعد از اكتسابی تبدیل می‌شود به حضوری كه عبارت است از همان حیثیت تكوینیه عینیه علمیه ذاتیه در نفس كه از او تعبیر به علم حضوری می‌شود و تا آن علم اكتسابی و حصولی نباشد آن حضوری كه پیدا نمی‌شود حاصل نمی‌شود شما كه چشمتان را ببندید نسبت به حقایق اشیاء اطلاع پیدا نمی‌كنید گوشتان را وقتی بگیرید نسبت به اصوات كه اطلاع پیدا نمی‌كنید باید این اصوات ابزار وجود داشته باشد تا این كه اكتساب حاصل بشود پس از حصول اكتساب است كه این حیثیت اكتسابیه متبدل می‌شود به حیثیت حضوریه و اندكاكیه منتهی در ذات حضرت حق حیثیت حصولی و اكتسابی علّیه نیست بلكه در آن جا حیثیت حیثیت اراده تكوینی است یعنی نفس اراده تكوینی مساوق لإرادة التكوینیه العینیه، چون اتحاد بین علم و معلوم لازم است چاره‌ای نیست از این كه بگوییم اراده حق بر علمیت شیء مساوق لاراده الحق بر عینة الشیء همان علمیت باید عینیت داشته باشد والا علم به معدوم است چطور خدا علم به معدوم پیدا می‌كند مگر می‌شود كه علم به معدوم پیدا بشود این قضیه‌ای است كه همه افراد را منگ و گنگ نگه داشته، یكی آمده اشكال می‌كند، یكی اعتراض می‌كند و یكی می‌گوید نمی‌فهمیم «یرد علمه الی الله و رسوله» یكی آمده مطلب را خواسته با مقام اجمال و تفصیل توجیه كند در حالتی كه در مقام اجمال هم حیثیت عدمیه اعیان را شما نتوانستید توجیه كنید چكار می‌خواهید بكنید حالا بر فرض بگویید كه اجمال است اجمال چه؟ شما بگویید همه اینها اجمال است مثال می‌زنند می‌گویند یك تخمی‌كه الان دانه سیبی كه شما در زمین می‌كارید این در حیثیت اجمالیه خودش یك درختی است با این مقدار سیب با این مقدار شاخه با این مقدار برگ و امثال ذلك الان این مقام، مقام اجمال است نسبت به آن، عزیز من این اجمال اجمال حدسی است نه اجمال علمی، شما كجا می‌توانید یك دانه سیب در دستتان بگیرید و بگویید كه این چیست؟

 آن كسی كه یك بار هسته خرما را سوار الاغ و استرش می‌كرد و به نخلستان و به بیابان می‌برد كه آنها را بكارد وقتی كه از او سوال كردند چه بار داری گفت یك نخلستان علی بود نه بنده و امثال بنده آن علی بود علی كه خیلی زیاد است آن علی كه امیرالمومنین است آن وقتی می‌گوید یك نخلستان دارم می‌برم خودش دارد این را می‌بیند كاشتن او را دارد می‌بیند در آمدن او را از زمین می‌بیند بیرون آمدنش را هم دارد می‌بیند باردادنش هم می‌بیند مسائلی كه بر آن می‌گذرد اینها را می‌بیند وقفی كه را هم می‌كند كه این مال ایتام فلان عائله باشد او را هم دارد می‌بیند آن علی بله می‌تواند بگوید كه من یك نخلستان دارم می‌برم در حالتی كه دو خورجین هسته خرما با خودش می‌برد ولی بنده كه به اندازه ناخن هم نمی‌توانم ببینم كه ناخن از كجا درآمده آیا بنده می‌توانم یك همچنین ادعایی بكنم بعد اسمش را بگذارم مقام اجمال و مقام تفصیل می‌دانید چه می‌فهمم من خبر ندارم ناخنم تا دو روز دیگر باقی می‌ماند یا می‌افتد چگونه می‌توانم بگویم كه درخت خرما بعد از صد سال چه هست و دارم یك نخلستان می‌برم این حرفها از كجا درمی‌آید تمام این مطالبی كه ما می‌گوییم حدسیات است بله حدس می‌زنم بر اساس این گردش فلك دوار اگر بذر را بكارم هر روز آبش بدهم، كود بدهم مواظب باشم مورچه نخورد موش صحرایی نیاید حسابش را برسد و آفت نخورد وسم بزنم و امثال ذالك، حدس می‌زنم كه این در ذهن خودم نقش می‌بندد فرض كنید كه این بعد از دو ماه دیگر سبز می‌شود بعد از یك سال دیگر درخت بزرگی می‌شود و بعد از چند سال دیگر به بار می‌نشیند تمام اینها حدسی است چه ربطی به آن حقیقت علمیه خارجی دارد بله اگر چشم من هم باز شود و همان دیدی كه آن علی مرتضی دارد برای من هم عنایت كند من هم می‌بینم آن چه را كه او می‌بیند درست شد.

 این دیگر مقام اجمال نیست مقام تفصیل است این همان تفصیلی كه در آن جا انجام شد همان تفصیل در این جا انجام شده همان چه را كه او می‌بیند می‌گوید یك نخلستان دارم با خودم می‌برم همان برای من پیدا می‌شود حالا یا در خواب می‌بینم یا عنایتی می‌شود در بیداری می‌بینیم و امثال ذلك، چطور این كه برای سایر افراد هم این قضایا و این مطالب را هم آن ائمه انجام می‌دادند و مانند حضرت باقر علیه‌السلام می‌فرماید: الان كه ما برویم در پشت این كوه است و فلان حیوان می‌آید در جلوی ما و همچنین درخواست و مطلبی را دارد بنده كه نمی‌بینم كوه در این جا فاصله است نه حیوانی می‌بینم نه چیزی امام علیه السلام فرموده این كه امام می‌فرماید الان فلان حیوان می‌آید در این جا می‌بیند یا در هوا حدس می‌زند سوال ما این جا است آیا همان جوری كه من می‌گویم این دانه سیب ده سال دیگر پنج سال دیگر به بار می‌نشیند و سیب میدهد و تمام اینهایی كه دارم می‌گویم از روی حدس و گمان است و هیچ در این جا تضمینی و گارانتی بر صدق این مطلب من وجود ندارد هیچی وجود ندارد آیا امام علیه السلام كه می‌فرماید همین جور دارد مثل من می‌گوید یا فرق می‌كند دلیلش این است كه یكی از حرفهای امام خلاف انجام نشده و لی حرفهای بنده كه خودم را آمدم شبیه به امام كردم از صد تا نود و هشتای آن خلاف واقع شده است پس معلوم می‌شود كه ما نباید خودمان را جای امام معصوم علیه السلام بگذاریم چرا چون امام معصوم عین خارجی را بازگو می‌كند دقت كنید، ما عین خارجی را حدس می‌زنیم و تفاوت یكخورده است یك كمی‌تفاوت بین ما و بین امام است آن تفاوت از كجاست تفاوت بین علم و بین جهل است خیلی مختصر علم و جهل هر دو لام دارند علم فقط در لام شریك هستیم این تفاوت بین جهل و علم است تفاوت بین زمین تا عرش خدا است خیلی مختصر این تفاوت می‌رود تا عرش خدا، این فرق بین ما و بین امام است امام زمان علیه السلام و ارواحنا فداه علم تفصیلی دارد نسبت به همه حقایق كونیه مادون ارادة الله تعالی الی استمرار الخلق و الی بقاء الخلق تا روز قیامت و بعد از روز قیامت و الی ماشاءالله تا جایی كه راه خلق و این اراده استمرار دارد و همین طور اراده استمرار دارد از اول وقتی كه این ذات حق اراده او تعلق به این مسئله گرفته اگر الان از امام زمان علیه السلام سوال می‌كنیم شما خلقت این عالم را میدانید آن طوری كه فیزیكدانان بررسی می‌كنند یكی می‌گوید ده میلیارد سال پیش یكی پنج میلیاردسال پیش و یكی می‌آید می‌گوید بیگ بنگ و بعضیها آمدند رد كردند و اثبات كردند حضرت می‌فرماید كه برو جلوتر از آن گاز و فلان و می‌گوید باز هم برو جلوتر از آن انرژی و تراكم انرژی كه می‌گویند نفهمیدیم كه این حرفها سرو ته دارد یا نه كه از این حرفها برو جلوتر هی برو جلوتر برو جلوتر می‌گویند ما دیگر ماندیم هنگ كردیم ما قاطی كردیم می‌گوید باید هم قاطی كنی

پشه کی داند این باغ از کی است‌ \*\*\* در بهاران زاد و مرگش در دی است

 تو شش ماه آمده‌ای در این دنیا می‌خواهی سر از اسرار خلقت در بیاوری باید بیایی دنبال من تو را ببرم جایی كه آن جا این خبرها است و الا با این ابزار عادی و مادی جز این كه دور خودت عین خر عصاری بگردی راه به جایی نمی‌بری نه تنها امام زمان آنهایی كه آمدند و دنبال این مطالب و اینها كه بچه های مكتب این مسیر هستند آنها هم اطلاع پیدا كردند بر خیلی از مسائلی كه برای امثال بنده و خود بنده این مسائل در حكم فكاهی و امور مزاح تلقی می‌كنند ولی واقعیت همین طور است امام كه می‌فرماید پشت این كوه فلان حیوان است و می‌آید و از من تقاضا می‌كند كه برای او و برای ماده او كه الان دارد حمل می‌كند و زایمان كند من دعا كنم این چه واقعیتی را دارد می‌بینید آیا امام باقر علیه‌السلام هم حدس می‌زند مثل ما، یا این كه دارد واقع را می‌بیند از كجا دارد می‌بیند مگر شما نمی‌گویید زمان در این جا دخالت دارد نیم ساعت دیگر هنوز مانده ما به پشت آن كوه برسیم پس این قضیه تحقق ندارد وقتی كه تحقق نداشت معدوم است وقتی معدوم شد پس امام هم حدس می‌زند مثل ما دیگر تفاوتی نیست.

 ولی می‌بینیم قضیه تفاوت دارد لذا این مطلب را در این جا باید در نظر بگیریم و این نقطه را باید در این جا برداریم مسئله زمان و مكان دو امر اقترانی است یعنی مسئله ای است كه مقترن است دخالتی در آن حیثیت علّی ندارد لذا ما می‌گوییم شما بروید این كار را بكنید ان‌شاءالله پیروز هستی و یك دفعه می‌بینیم نه تنها پیروز نشدیم دو تا هم به مخمان خورد وخوردیم زمین و پخش شدیم. چه حسابی داری این حرف را می‌زنی آیا این كه داریم به این نحو صحبت می‌كنیم هیچ تفاوتی ندارد با آن كه امیرالمومنین علیه‌السلام در جنگ نهروان می‌گوید شما مصاف خواهید داد ده نفر از شما كشته نمی‌شود و ده نفر از آنها زنده نمی‌ماند این هر دو یكی است عزیز من چرا ما باید خودمان را جای امیرالمومنین بگذاریم، چه كسی به ما همچنین تكلیفی كرده است من طهرانی كه از پشت این دیوار خبر ندارم چرا بیخودی حرفی بزنم كه خلاف بشود این ائمه كه آمدند این مطالب را می‌گفتند خیال نكنید برای این كه حالا بخواهند افتخار كنند بلكه از بیچارگی و بدبختی و اینها می‌آمدند این مطالب را می‌گفتند كه بابا چطوری دیگر به شما بگوییم بین علی و بین غیرعلی فرق می‌كند مجبوریم اینها را بگوییم ولی شما خیال می‌كنید امیرالمومنین خیلی كیف می‌كرد به به بروید بشمارید، امام حسن علیه السلام آمد فرمود این خرماها سیصد تا است اینها را بردارید بروید یكی آمد یكی در دستش قایم كرد همه را شمردند دیدند ٢٩٩ تا است حضرت فرمود دستت را باز كن این هم یكی ٣٠٠ تا است برای چه اینها این حرف را می‌زدند چرا امیرالمومنین علیه‌السلام این مطالب را می‌گفت برای اینكه این قدر الحمدلله بنده رویم زیاد است كه اگر این حرفها را نمی‌زدند بنده خودم را از امیرالمومنین علیه‌السلام بالاتر جا می‌زدم آخر صحبت سر این است باید می‌آمد از روی بدبختی و بیچارگی و هزار تا چیز دو كلمه بگوید تا كسی نتواند بگوید كه این مثل آن است این روی دست آن است والا همان طوری كه بزرگان و مرحوم آقا می‌فرمودند بیان این مطالب برای اولیاء و عرفا كسر شأن و اهانت است ما اینها را نمی‌دانیم ما اینها را فقط در كتابها كه می‌نویسیم بیخ نیشمان می‌آید تا این جا بله مرحوم فلان چیز یك همچنین مطلبی را می‌گفت آنهایی كه اینها را می‌گویند و نسبت به دیگران یك خورده چشمشان باز شده است اینها اولیاء خدا نیستند آدمهای معمولی هستند كه حالا بچه دو ساله هم خواب می‌بیند كه فلان قضیه اتفاق افتاده این كه هنر نیست، آن ولی عارفی كه در مجرای مشیت خدا قرار گرفته او را منظور بنده است كه ائمه هستند بعد هم اولیای خاص، آنها الان كسر شأن خودشان می‌دانند كه بیایند یك همچنین مسائلی را مطرح كنند مثل كسی كه الان فرض كنید كه باید برود درس اسفار بدهد الان بلند شود برود یك بچه پنج ساله را به او الف و ب یاد بدهد الف بنویس بابا آب داد من باید ساعت فلان در این جا باشم به من آمدند گفتند كه باید به این الف یاد بدهی این دراز است نمی‌دانم كج است این نمی‌دانم آن جایش این طور است بعد می‌آید به بقیه می‌گوید كه بله ببینید بنده یك همچنین چیزی و بعد بخندم و خوشحال الان آمده بچه پنج ساله را آورده به او الف و ب یاد می‌دهد ببینید در چه شرایطی امام علیه السلام قرار می‌گیرد یا یك ولی خدا كه مجبور می‌شود خود را اینقدر تنزل دهد و یك مطلبی را بگوید، بله در بعضی از اوقات هست كه اینها با اصحاب خودشان می‌نشینند حال می‌كنند این یك مطلب دیگر است حضرت شروع می‌كند با میثم از حوادثی خبر دادن میثم می‌گوید كه من هم می‌دانم خیال نكن فقط تو می‌دانی من هم میدانم روزی می‌آید كه این طور می‌كنند آن جور می‌كنند با همدیگر در صفا هستند اما صحبت كردن اینها برای افراد و اصحاب و آنهایی كه اطلاع ندارند واقعا مشكل بوده كه در این مسائل آنها بخواهند بیایند صحبت كنند مگر این كه بخواهند بگویند اقلا شما بدانید این فرمانده لشگرتان یك شخصی است كه دارد از تعداد كشته شده ها به شما خبر میدهد حالا این امیرالمومنین كه می‌گوید ده نفر از ما كشته نمی‌شوند وقتی می‌شمرند می‌بینند نه نفر بودندو ده نفر از آنها هم زنده می‌مانند این امیرالمومنین این حرف را می‌زد حدس می‌زد خب چرا حدس نزدی دوازده نفر چرا حدس نزدی بیست نفر حدس حدس است دیگر چطور همه این حدسها باید درست در بیاید.

 تلمیذ: اگر زمان از تقارنات است و تأثیری در ادراك انسان نسبت به واقع ندارد چرا من از آینده خودم خبر ندارم این جهل از كجا صورت می‌گیرد در حالی كه آینده هم وجود دارد

 استاد: خب جهل از همان تعلق نفس به همین ماده تعلق می‌گیرد.

 تلمیذ: به آینده هم تعلق دارد

 استاد: نه تعلق ندارد

 استاد: شما چشم دارید یا ندارید؟

 تلمیذ: چرا دارم

 استاد: خب چرا پشت دیوار را نمی‌بینید؟

 تلمیذ: من سوال كردم

 استاد: سوال من این است بخاطر این كه چشم شما اقتضایش همین است چشم شما ماده را می‌بیند غیرماده را نمی‌بینید چرا چشم شما نمی‌شنود.

 تلمیذ: آن هم طبق فرمایش شما اقتضایش این است

 استاد: تمام شد همین كه شما می‌گویید چشم من این است باید بپذیرید كه این یك استعدادی و توانی و امكاناتی دارد بر اساس آن استعداد و توان و امكانات در همان محدوده می‌تواند اعمال وظیفه بكند گوش هم یك استعدادی دارد آن چیزی كه در گوش است در چشم نیست آن چه كه در چشم است در گوش نیست گوش استخوان دارد عصب دارد نمی‌دانم سماخی و چكشی و فلان و حلزونی در گوش است برای یك اشیاء متناسب با خودش این وسائل قرار داده شده امواجی كه آن امواج به صورت امواج صوتی هستند نه نوری امواج نوری آنها فتونهایشان در گوش نمی‌تواند تأثیر كند آنها در كجا می‌آید تأثیر می‌كند از قرنیه می‌رود داخل آن جا می‌خورد شبكیه آن فتونها روی سلولهای مخروطی و استوانه شبكیه رتین ثبت می‌شوند می‌دهد به ماكولا، ماكولا می‌دهد به مغز این كاری است كه چشم انجام بدهد ولی گوش نمی‌تواند چرا این ها جایشان را عوض نمی‌كنند اقتضای خودشان است دیگر نفس هم همین طور است نفس تا وقتی كه تعلق به ماده دارد این تعلق نفس به ماده یعنی همین ادراك شما الان دارید با من صحبت می‌كنید این یعنی در این محدوده و در این زمینه آگاهی پیدا كردن در این اجزاء این را خدا به نحوی قرار داده كه اگر بتواند با انجام اموری اختیاری یا غیر اختیاری این تعلق خودش را از این ماده كم كند می‌تواند به یك وسایطی متصل بشود و همین طور به جای این كه بگوییم به آن وسائل متصل بشود آن وسائلی كه در اختیار او است را به كار ببندد یعنی همان طوری كه شما الان یك واقعیتی هستید كه این واقعیت دارای ابزارها و وسائل متعدده است كه در هر مكانی و هر موقعیت آن ابزار خاص را اعمال می‌كنید وقتی كه می‌خواهید یك صفحه اسفار را مطالعه كنید از قوه غضبیه خودتان اعمال نمی‌كنید چوب را دست بگیرید كه می‌خواهم اسفار بخوانم اسفار این جوری نمی‌شود مطالعه كرد یا این كه وقتی به یك شخصی میخواهید ابراز محبت بفرمایید چه جوری ابراز محبت می‌كنید این طوری می‌كنید مشتتان را می‌آورید آن اعمال این احساس هست با ابزار خاص به خودش آن لطف و آن حالت عطوفت كه در وجودتان هست همین طور وقتی كه می‌خواهید مطالعه كنید ابزار خاص به خودش را می‌آوری وقتی می‌خواهید با كسی قهر كنید ابزار خاص خودش را می‌آورید وقتی كه می‌خواهید قهر كنید دیگر نمی‌خندید دست به سرش بكشید كتك و چوب و تفنگ و گلوله از اینها لذا ابزار مختلفی كه در اختیار شما هست هر كدام را در جای خودش اعمال می‌كنید همین طور نفس ابزارها و اجزای مختلفی دارد كه برای اطلاع و آگاهی و اعمال آنها هر كدام را در جای خود باید به كار بگیرد نه این كه از جای دیگر كسب كند نفس تا وقتی كه مقید به ماده است و مقید به این ابزار است نمی‌تواند از این ابزار استفاده كند این جور خلق شده است وقتی كه این تقید خود را كم كرد تازه آن ابزار در اختیارش قرار می‌گیرد یعنی می‌تواند آن ابزار را بهره بگیرد آن ابزار چیست اطلاع بر آینده است برای آن دیگر آینده نیست آن جا است كه دیگر از زمان می‌آید بیرون نه این كه بیاید بیرون، بیرون از زمان هست نمی‌فهمد به عبارت دیگر این طوری ما كلام شما را بخواهیم تكمیل كنیم این است كه خودش بیرون از زمان است منتهی نمی‌فهمد كه بیرون است ما همه آدمیان در بیرون از زمان قرار درایم بیرون از مكان قرا داریم آگاهی واطلاع نداریم این آگاهی وقتی برای ما حاصل می‌شود كه یك سری علل و اسبابی در این جا آماده شود برای این قضیه تا به این مرحله برسیم پس بنابراین این نكته‌ای كه در این جا مورد تشكیك بزرگان قرار گرفته است این است كه نسبت به حقیقت مكان و زمان آن طوری كه باید و شاید این مطلب شاید روشن نشده تا این كه این هم از این دریچه و از این مدخل آنها نتوانستند به این قضیه ربط بین حادث و بین قدیم آن طوری كه باید و شاید به نظره واقعیه بخواهند در او تأمل كنند ولی وقتی كه ما این مسئله زمان و مكان را برداشتیم و حیثیت علیه را مشروط به وجود اینها ندانستیم بله این قضیه از مقارنات زمان و مكان هست كه خود نفس تحقق خارجی خودش این ایجاد زمان و مكان را می‌كند یعنی همین كه فرض كنید كه زید متولد شد یكدفعه ما سوال می‌كنیم كدام خانه هان كدام خانه متولد شد این كه می‌گوییم كدام خانه متولد شد یعنی در خانه بودن هیچ دخالتی ندارد می‌تواند در این اتاق باشد در یك شهر دیگر باشد در یك منزل دیگر باشد ما نمی‌آییم و آن تولد او را مركب از این واقعیت و آن مكانی كه در او است بدانیم ما نفس تولد را یك واقعیت می‌دانیم كه باید انجام بشود بچه در رحم مادر هست این بچه برای تولد باید خارج شود خارج شدن بچه از رحم مادر یك واقعیت خارجی است باید انجام بشود اما این كه این واقعیت خارجی باید در منزل باشد هیچ ارتباط ندارد باید در بیمارستان باشد این هیچ ارتباطی ندارد ولی سزارین شدن و این ولادت طبیعی آن واقعیتهای خارجی است آن باید انجام بشود یك بچه ممكن است با سزارین باشد یك بچه ممكن است با ولادت طبیعی و عادی باشد اما این كه باید در فلان اتاق باشد نه ببینید مسئله خیلی دور می‌آید به ذهن شما چطور من آمدم بین این دو تفكیك قائل شدم این تفكیك را اگر روی آن مطالعه كنید و بتوانید خودتان را جدا كنید این قضیه اگر انجام دادید دیگر مشكل حل است كه بتوایند بین نفس علیت كه خود محقق آن شیء است و مقارنات او یك وقت مقارنات الزامی‌است مثل فرض كنید مقارناتی كه یعنی در خود سلسله علیت قرار دارد مثل اشیائی كه در همان واقعه قرار دارند حضور فلان شخص در آن جا باید جزو سلسله علت قرار بگیرد این كه می‌گویند تمام اشیاء عالم به هم پیوسته است و این لیوانی كه من الان برمی‌دارم به كل نظام وابسته است این سلسله است ولی زمان و مكان از نقطه نظر واقع هیچ ارتباطی بله خود این زمان و خود تحقق این در این جای خاص این هم خودش جزو سلسله علیت است نه این كه نیست ولی من صحبتم این است كه این زمان و مكان بخواهد در ذات آن شیء تأثیر داشته باشد چون زمان در ذات آن شیء تأثیر ندارد این را ما انتزاع می‌كنیم یعنی وقتی كه زید متولد شد می‌گوییم كه چه ساعتی متولد شد ساعت ده، ده و پنج دقیقه ساعت یازده چه ساعتی متولد شد ما می‌آییم انتزاع می‌كنیم یعنی این ولادت الان در یك همچنین شرایطی با این اقتراناتش انجام شده اسم این را می‌گذاریم زمان و شروعش را از همان موقع در نظر می‌گیریم الان در ثانیه اول خود از تولدش ثانیه دوم سوم چهارم یك روز و دو رزو گذشت و شد شصت سال این را ما می‌آییم اندازه گیری می‌كنیم كه شصت سال بر این قضیه برا ین استمرار شصت سال گذشته از بقای خودش اسم آن را می‌گذاریم فرض كنید كه زمان ولی نفس خود به وجود آمدن زید است كه مولد زمان است و نفس خود به وجود آمدن زید است كه مولد مكان است وقتی كه زید بیرون آمد و متولد شد ما می‌گوییم كه كجا بوده كدام اتاق بوده كدام بیمارستان بوده است كدام زایشگاه بوده و همین طور در كدام شهر و در كدام فضا بوده خب در حالتی كه خود همین قضیه این قضیه ای است كه همراه با او است نه این كه این وجود او بستگی به او دارد به نحو وجود عینی تا این كه در نبود او این هم معدوم بشود روی این جهت دیگر بحث این قضیه را من امروز پیگیری نمی‌كنیم ان‌شاءالله فردا راجع به این صحبت می‌كنیم كه چرا در مسئله مثل افلاطونی به ارباب انواع باید توجه بشود ولكن خود اجزاء آن ارباب انواع به نحو اجزاء علمیه در آن جا مورد نظر قرار نگرفته است خلاصه مسئله این است كه تمام اشیاء خارجیه با ملاحظه خود استمرارش كه ما حكم زمان به او می‌كنیم و ملاحظه مقترناتش كه ما حكم مكان به او میكنیم و عرض و امثال ذلك تمام این ها وجود خارجی دارد و در وجود خارجی این نیازی به شیء دیگری ندارد نفس سلسله علیت در این جا اقتضای این مطلب را می‌كند.

 تلمیذ: در رابطه با عدم می‌توان تعریف اینجوری كرد آن چه را كه مشیت از قبل تعلق نگفته آن را می‌گویند عدم

 استاد: بله هر چیزی كه اراده به او تعلق نگرفته معدوم است

 تلمیذ: یكی از استفتائات حضرت عالی در سایت راجع به شركتهای

 تلمیذ: اینها كنترل می‌شود یا نه دو مورد بود كه این طور بود ...

 استاد: بله خب اینها باید دقت بشود حالا اینها را می‌خواهید اگر كسی اطلاع پیدا می‌كند به آن مسئولش تذكر بدهد تصیح كند

 تلمیذ: راجع به سیگار و قلیان و اینها كه حرام فرموده بودید بعضاً صحبتی است كه مبتنی بر اضرار و ضرر و اینها استفاده می‌شود خیلی از اطعمه و اشربه است در بازار از چیپسها كه موادی دارند موادی كه در منزل متداول است مصرف می‌شود موادی كه از بیرون تهیه می‌شود و كنسروهای ماهی اینها همه مواد مضر دارد و مواد پروتئینی و بعضی بسته بندی‌ها شامل این قاعده می‌شود یا نمی‌شود

 استاد: فرق نمی‌كند نه مسئله این نیست ببینید آن چه كه نسبت به دخان است ما در سابق موضوعی به نام تدخین نداشتیم اینها بعدا پیدا شد و از آمریكای لاتین آمد در بین جوامع اول آمد در افریقا بعد رفت اروپا بعد آمد در كشورهای خاورمیانه این مسئله دخانیات و اینها آنهایی كه آمدند فرض كنید كه ما می‌بینیم علمای سابق و اینها آمدند به اصطلاح اینها را حرام نمی‌دانستند اینها اطلاعی بر مضرات اینها نداشتند بلكه یك صرفا یك احساسی همین طور كه الان شما سرتان درد بكند یك استامینوفن كدئین بخورید فرض كنید كه سردردتان خوب می‌شود یا برای این قرصهای اعصاب و برای رفع كسالت و امثال ذلك اینها را از همین مواد و اینها می‌گیرند این هم قضیه همین طور مسئله به این كیفیت است بعضی از داروها را داریم كه این گیاهان این حالت را برای انسان ایجاد می‌كنند مثلا خوردن گشنیز یا كاهو یا از این شاهدانه و امثال ذلك اینها چیزهایی است كه بعضی نشاط آور هستند و برای انسان حالت انبساط چیزی به وجود می‌آورند از این نقطه نظر می‌توانیم بگوییم كه این مسئله اشكالی ندارد نسبت به مسئله تنباكو دخان و اینها مطلب به همین كیفیت بود یعنی فرض كنید كه اینها چیز می‌كشیدند فقط همین جنبه رفع ملالت و اینها مورد نظرشان بود حتی مثلا گاهی یك كسالتی پیدا می‌كردند و اینها مثل این كه در قضیه مرحوم آقا سید احمد داریم كه مرحوم آقا هم نقل كردند كه آن شخص گفت كه خیلی ناراحت شدید حالا برایتان یكدانه آن موقع سبیل می‌گفتند كه چیزهای این قدری است كه در آن سیگار می‌گذاشتند چوبهایش این قدر بود بكشید و یكخورده از این حال و هوا در بیاید خلاصه این مسئله به این نحوه بوده و خب حكم اباحه و اینها بر آن مترتب می‌شده ولی بعد كه خب متوجه شدند كه این تأثیر خیلی مخربی دارد در انسداد شرائین و همین طور ایجاد كانسرت و اینها دومی بخصوص خیلی زیاد است مثلا فرض كنید كه در سرطان حنجره وقتی كه خب به این نتیجه رسیدند كه ٣٧% رقم كمی‌نیست بیش از ثلث الان روی سه درصد در نظام پزشكی و بهداشت جهانی دارند حساب می‌كنند سه درصد سه و نیم درصد یعنی وقتی كه فرض كنید كه می‌گویند یك چیزی ضرر دارد یعنی زیر سه درصد را ترتیب اثر نمی‌دهند در بروشورها نمی‌گویند این عوارض دارد ولی همین كه از سه و نیم درصد گذشت می‌گویند این فلان عارضه را دارد سرگیجه می‌آورد خواب می‌آورد فرض كنید كه بیماران مبتلا به نارسایی كلیوی نباید استفاده كنند یعنی آن سه درصد در بهداشت جهانی حساب می‌شود چه برسد به این كه هفت درصد یا بالاتر وقتی كه الان در اطلاعیه ها می‌نویسند ٣٧% افرادی كه مبتلا به سیگار هستند بیشتر در معرض سرطان حنجره هستند این دیگر یك چیزی نیست كه انسان بگوید دلیلی پشتش نیست مسئله‌ای نیست یا به ناراحتی‌های سرطان دهان و لثه كه آقای دكتر می‌گفتند اصلا میزان بالایی از افراد در این معرض قرار دارند شما باید این را ملاحظه كنید با این كه شرایط هم گاهی نسبت به این مسئله دخالت می‌كند ممكن یك نفر در یك شرایطی باشد از این ٣٧% نسبت به او بیاید به ٢% یعنی آب و هوای یك وضعی باشد از نظر ژنیتیكی بدنش مقاوم باشد اینها همه هست مثل بیماران قلبی مثلا در فامیلش بیماری قلبی و انسداد شرایین و آئورت و اینها دارد یا ندارد این را برای خودش من حیث المجموع در نظر می‌گیرند این مسئله را یا فرض كنید كه خود سرطان پروستات افرادی كه مبتلا به دخان هستند یك درصد بالایی یعنی افرادی كه سرطان پرستات دارند اغلب افرادی هستند كه مبتلا به سیگار هستند و همین طور سایر افراد آن كسانی كه ناراحتی قلبی پیدا می‌كنند هیچ الی ماشآءالله مسائل كبدی سرطان ریه كه بالای ٣٧% و اینها آمار الان نسبت به این پخش شده است اگر آن ماده غذایی یا هر عملی فرق نمی‌كند از نقطه نظر پزشكی رسید به جایی كه بهداشت او را برای سلامتی انسان مضر تشخیص داد حرام است سیگار باشد رب گوجه فرنگی باشد چیپس باشد هر چه باشد حرام است هیچ در این جا تفاوتی ندارد منتهی ما نسبت به آن مسائل به دیده اغماض نگاه می‌كنیم آن جزو غذاهای روزمره است رب است دیگر حالا ماده افزاینده می‌گذارند هم اشكال ندارد یك وقت در یك حدی است كه در آن حد قابل اغماض است یك وقتی نه بهداشت جهانی و استاندارد بین المللی نه مال این جا آن بیاید بگوید كه این ربی كه الان هست این الان ماده افزوده بر او نگهدارنده او این مقدار موجب ابتلا به سرطان هست مصرف این می‌شود حرام است دیگر چیز ندارد باید رفت از چیزهای دیگر مصرف كرد لذا من همیشه می‌گویم اختصاصی به این مسئله ندارد چیپسهایی كه الان معلوم نیست كه آن طور كه من شنیدم چه روغنهایی كه نمی‌دانم ده دفعه این سیب زمینی را در آن سرخ كردند و سیاه شده و فلان و این چیزها می‌آیند درست می‌كنند و بچه های معصوم با این وضعیت می‌آیند می‌خورند بچه پانزده ساله تقش درآمد نمی‌دانم آن جایش مال همین ها است دیگر این كالباسها و سوسیهایی كه درست می‌كنند شما بردارید سرزده بروید در این چیزها بدون اطلاع البته یك كیوسك دم در است كه بخواهد بازرس برود فورا اطلاع می‌دهند و جمع می‌كنند به بنده اطلاع دادند كه جمع می‌كنند تا بخواهد یك بازرس از دولت برود فلان می‌كنند این بازرسهایی كه از دولت می‌روند این جوری نباید بروند كه چیز بكنند اول باید آن یارو را كه در آن سوراخ رفته بیاورند بیرون و بعد سرشان بیاندازند این طوری بروند تو آن وقت ببینند چه خبر است می‌گویند اگر كسی برود در كارخانه‌های كالباس سازی دیگر لب نخواهد زد تا آخر عمرش كه این چه می‌گذرد بر این مسائل بعضی ها هم كه دیگر به كجاها وصل هستند ده دفعه پلمب بشوند باز فردا با حكم فلان می‌آیند باز می‌كنند كه مطالبی است كه در شأن دخالت در آن مسائل بله این جایز نیست و آن هم مشمول همین احكام تدخین می‌شود چون بیش از ٣٧% مضارش ثابت شده است ولی خب بالاخره چیزهایی دیگر كه بلند شوند بروند ببینند كه چه وضعی دارد مطابق استاندارد هست یا نیست و فلان اگر شما بلند شوید بروید در آن جا نگاه كنید حكم حرمت خوردن سوسیس و كالباس را بیشتر از سیگار امضا می‌كنید كه با چه كثافاتی با چه وضعی با چه ماشاءالله بهداشتی این چیزها را برمیدارند درست می‌كنند به خورد مردم می‌دهند این كارخانه ها وچیزهای خصوصی افرادی كه غیر از سود و شكم هیچ چیز حالیشان نیست هر بلایی آمد سر مردم كه آمد اگر بروید حكم را بیشتر امضا می‌كنید نسبت به آنها لذا خود شخص بنده هنوز نرسیدم به این مسئله‌ای كه بتوانم جواز و حلیت این نوع از اغذیه را چیز كنم می‌گویم هنوز برای بنده این مسئله ثابت نشده این قدر اخبار شنیدم موثق از عدم رعایت مسائل بهداشتی كه حكم به حلیت و جواز اینها برای بنده مخدوش شده است.

 تلمیذ: كالباسهایی كه در كشورهای دیگر تولید می‌شود ... خودشان می‌گویند سرطان زا است چه برسد به ایران

 استاد: بله خب نگهدارنده و فلان به اینها می‌زنند

 تلمیذ: زیتون سیاه هم همین‌گونه است

 استاد: این زیتون سیاهی كه از خارج می‌آید، اسپانیا و ... بله قاعدتا هم باید همین طور باشد چون مثلا زیتون سیاه دیگر وقتی سیاه می‌شود نرم می‌شود زیتون سیاهی كه الان به درخت است و سبز است و سیاه می‌شود نرم می‌شود ولی ما می‌بینیم این سیاه سفت است و مثل سبز می‌ماند ولی سفت است آن كه شما می‌گویید شاید بی‌حساب نباشد همین ها را آدم می‌خورد مریض می‌شود می‌میرد دیگر

 تلمیذ: این شبیه سازی در انسان موفق شده

 استاد: موفق شدند

 تلمیذ: ... نظر شما

 استاد: اشكالی ندارد

 تلمیذ: تصرفاتی كه ممكن است بشود

 استاد: خب بشود تصرفات بشود تصرفات ایراد دارد

 تلمیذ: از حیث كلی و اینها اشكال ندارد مگر اینكه جنبه‌هایی اخلاقی و اینها پیدا بشود

 استاد: بله خب آن كه مثلا فرض كنید كه این خلاف فلان و چیزهایی كه خب چیز هست آنها یك مسئله دیگر هست ولی در اصل قضیه نه این چه دلیلی شرعا ما داریم برای این كه توالد و تناسل منحصر است فقط در مسئله ازدواج و این راه متعارف خودش است این یك مسئله است این هم یك مسئله چه ایرادی دارد

 تلمیذ: خود اولیا شبیه سازی می‌كردند

 استاد: چند تا مثل خودشان درست می‌كردند

 تلمیذ: آنها ادراكشان این بوده حالا اینها ادراكشان این است كسی كه در ذات وجودیش ... بچه درست می‌كند

 استاد: نه دیگر آن هم بالاخره بچه همان به حساب می‌آید وقتی از خودش درست می‌كند مثل فرزند خودش است

 تلمیذ: از لحاظ فقهی اگر شبیه خودش را درست كند به زوجه‌اش محرم می‌شود یا نه

 استاد: زوجه ارتباطی ندارد مثل فرض كنید كه یك چیزی بله خب آن زوجه از نظر این كه به اصطلاح پسر شوهرش به اصطلاح به حساب می‌آید این زن پدر می‌شود

 تلمیذ: وقتی شبیه خودش بود یعنی عینیت پیدا می‌كند

 استاد: پسر است دیگر عین او نیست پسر است دو قلو چه طوری است دو قلو عین هم هستند ولی دو تا است این پسر این تلقی می‌شود بچه این تلقی می‌شود منتهی بچه زن او نیست چون ارتباطی با او ندارد و همین طور اگر از خود زن بشود خود زن بچه پیدا بكند دختر باشد حكم ریبه با شوهر را پیدا می‌كند و پسر هم باشد ربیع

 تلمیذ: حكم ارث چطور می‌شود

 استاد: ارث هم همان است تفاوتی نمی‌كند

 تلمیذ: یعنی ارث می‌برد

 استاد: ارث می‌برد دیگر فرزند او است دیگر حالا فرزندی كه از مجرای طبیعی نشده عرض كردم سلسله علل متفاوت است یكی از آنها فرض كنید كه ازدواج است یكی حضرت عیسی است یكی آدم است یكی هم شبیه سازی است

 تلمیذ: تغییر ما خلق الله چه جور است

 استاد: این هم جزو ما خلق الله مگر نیست این هم یك خلق الله است دیگر این یغیرون خلق الله یعنی خودش خلق الله است

 تلمیذ: آن آیه پس می‌خواهد موارد خاص را بیان كند

 استاد: آن یغیرون خلق الله می‌آمدند گوش را می‌بریدند فلان یعنی خلق را در آن اعمال می‌كردند و آن غیر از این كه بیایند حالا گوسفند من باب مثال می‌گویم گوسفند سالی چند تا می‌زاید دو تا می‌زاید الان من شنیدم بعضیها به یك نتایجی رسیدند كه سالی شش یا هفت تا از این گوسفند می‌توانند فرض كنید كه بچه بیاورند این یغیرون خلق الله است نه دیگر همین است حالا یا علفش را عوض می‌كنند یا دارویش را عوض می‌كنند یا ژنش را فلان می‌كنند آن كه دارد این كار را می‌كند در همان اراده چیز این كار را می‌كند خدا میخواهد خدا نگذارد خودش جلویش را بگیرد این كه جلویش را باز گذاشته معلوم می‌شود دیگر اگر خدانمی‌خواهد در خلقتش تأثیر كنند خب جلویش را بگیرد دیگر نگذارد در كار من دارید دخالت می‌كنید چطور در مورد قرآن نگذاشت كه مثلش را بیاورند قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَه إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ[[4]](#footnote-4) تا حالا نگذاشته إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ[[5]](#footnote-5) آمده ایستاده

 تلمیذ: در مجسمه سازی در روایت هم داریم كه ... آن هم یك خاك وگل و سنگ و چوب را یك شكل می‌دهد حالا این هم ذره را بر می‌دارد

 استاد: این ذره روح دارد مثل آن ساختن یك مجسمه را شبیه انسان ساختن این مجسمه با تولید یك انسان یكی است چه ربطی دارد ازدواج هم این هم ..

 تلمیذ: خدا گفته برو ازدواج كن ...

 استاد: خدا گفته كه هر چه كه برای تو توانت هست كه بتوانی برسی می‌توانی انجام بدهی برو ازدواج بكن نتوانستی برو همین بچه را در لابراتوار درست كن نتوانستی برو همین را فرض كن در یك رحم دیگر قرار بده اینها همه شرعا اشكال ندارد به شرط این كه مال چیز باشد این‌ها طرق متعدده دارد این هم یكی از آنها

 تلمیذ: در رحم دیگری می‌شود قرار داد

 استاد: بله می‌شود اشكال ندارد

 تلمیذ: نكاح لازم نیست

 استاد: نكاح كه هست یعنی خود نطفه زن و مرد از ازدواج هست فقط در رحم قرار میدهند آن زن خودش دخالتی در این قضیه ندارد

 تلمیذ: اعلام كرده‌اند كه سلول تولید شده

 استاد: بله

 تلمیذ: سلول توانستند تولید بكنند آیا این سلول را می‌توانند تكامل بدهند تا به انسان برسد؟

 استاد: این قضیه را بدانیم كه اصلا چه هست آیا این سلول تا چه حدی این می‌تواند به اصطلاح رشد كند و اصلش چیست؟ این اصل سلول از چه بوده؟

 تلمیذ: از انسان نبوده ظاهرا از تركیبات شیمیایی بوده

 استاد: از همین تركیبات ید و سدیم و كلسیم درست كردند؟

 تلمیذ: آزمایشگاهی بوده در آزمایشگاه درست شده است

 استاد: این خصوصیاتش مبهم است و من شنیدم این مسئله را اخیرا یك مسئله را این خصوصیاتش مبهم است كه این سلول در چه حدی و مرتبه‌ای هست؟ چه نوع است؟ حیوانی می‌تواند باشد یعنی سلول انسانی را درست كردند یا سلول زنده هر چه ممكن است ویروس باشد میكروب باشد یا این كه سلول انسانی است

 تلمیذ: قاعدتاً نباید بتواند تبدیل به انسان بشود

 استاد: نخیر

 قضیه خیلی برای من جالب است یادم است تقریبا چهل سال پیش بود من چهارده سالم بود كه در همین مسجد قائم بودیم و مرحوم آقا در ماه رمضان سوره یس را تفسیر می‌كردند چهل سال پیش آن جا ایشان یك روزی فرمودند كه تعجب نكنید كه این حضرت عیسی بدون پدر متولد شده است از حضرت مریم و عن قریب علم به جایی خواهد رسید و شما می‌بینید این را گفتند كه از سلول یك پوست یك انسان را می‌توانند این می‌بینید را یادم است گفتند از یك سلول پوست انسان را می‌توانند بسازند خیلی را برای افراد عجیب بود این را فقط در حد یك اطلاع و خبر تلقی كردند اما این كه بتوانند تصور كنند و اذعان كنند نه خیلی اینها بر اساس حدس كه نبوده چیزی را می‌دیدند می‌دیدند مسئله را لذا اینها اسرار است این مطالبی در همان موقع از مرحوم آقای حداد نسبت به قضایا جریانات ما می‌شنیدیم كه اگر الان حتی با وجود این تغییرات و تبدلاتی كه همه می‌بینند پیش آمده و مسائل الان شنیدنش قابل قبول نیست برای افراد الان اگر من بخواهم بگویم خیلی مشكل است و باید صبر كرد همین طور یك سال دو سال سه سال چند سال بگذرد فلان حرفها می‌گوییم هان آقا این را گفتند

 تلمیذ:

 استاد: الان بگویم بله در آن زمان مثلا برای ما خیلی اتفاق می‌افتاد در تجزیه و تحلیل هایی كه من در آن موقع می‌شنیدم از مرحوم آقا راجع به خیلی از مسائل

 یكدفعه شنیدم از مرحوم آقا راجع به خصوصیات كشورها یكدفعه فرمودند روسها خائنند و به این ها اعتماد نمی‌توان كرد دیدید حالا خیانت ایشان را دیدید كه خود مسئولین هم دیگر اعتراف كردند بر این كه اینها چه افرادی هستند و چه حالا اگر ما این حرف را دو سال پیش می‌زدیم آقا چه چه فلان بر علیه چه چه هر چیزی جای خودش را دارد مسائل دیگری هم هست باید در جای خودش مطرح بشود ما فقط می‌نشینیم نگاه می‌كنیم می‌بینیم این پرده ها فیلمها یكی پس از دیگری می‌آید می‌رود هر چه می‌گذرد بر اتقان مطالبی كه بزرگان شنیدیم اضافه می‌شود در نفسمان عجب سی سال پیش این حرف را به ما زدند سی و پنج سال پیش آن جا این را به ما گفتند هلك من لیس له حكیم یرشده[[6]](#footnote-6) آدم زرنگ آن كسی است كه از آگاهی دیگران برای رفع جهل خودش همیشه استفاده كند نه این كه در آگاهی را بر روی خودش ببندد این آدم رند نیست كیست آن كسی است كه از آگاهی و اطلاعی كه برای مطلعین حاصل شده است استفاده كند فرصت را استقلال فرصت كند و برای رفع جهل خودش استفاده كند ما نه هی می‌آییم در را می‌بندیم بیخود كردی این حرف را زدی این بیخود كرده این كاررا كرده این حرف را زده این چی چی هی در را می‌بندیم در را ببندیم چه فایده جهلمان همین جهل می‌ماند خب بیایید شما در را باز كن ببین چه خبرها هست خودت نفعش را می‌بری راه خودت روشن می‌شود تو در را ببندی یا نبندی مسائل كه اتفاق خواهد افتاد تو در این وسط ضرر كرده‌ای ده سال بعد می‌زنی بر سرت ده سال همین طوری مخالفت می‌كردی خدا دیگر دست انسان را بگیرد

1. سوره المومنون (٢٣) آيه ١٤ [↑](#footnote-ref-1)
2. ٢- سوره آل عمران (٣) آيه ٥٩ [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره المائده (٥) قسمتى از آيه ١١٠ [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره يونس (١٠) آيه ٣٨ [↑](#footnote-ref-4)
5. ٢- سوره الحجر (١٥) آيه ٩ [↑](#footnote-ref-5)
6. بحار الانوار ج ٧٥ باب ٢١ وصايا على بن الحسين عليه السلام و مواعظ و حکمه [↑](#footnote-ref-6)